

حرف «ع»



## حرف ((ع))

### العارف :

صاحب نظری که الله تعالی او را بینا گرداند بذات و صفات و اسماء و افعال خود و معرفت او از دیده بود چنانکه گفته‌اند: عارف از دیده گوید و عاقل از شنیده ؛

#### شعر

عارفان دیده‌اند و میگویند      عاقلان از شنیده میجویند

(اصطلاحات شاه نعمه‌الله ص ۳۱۷ ح)

رجوع نیز بمقدمه تفحات الانس ص ۵ - ۷ که شرحی در تعریف معرفت و

عارف دارد .

برون درج ۱ ص ۲۴ از تاریخ ادبیات ایران عرفان را به *gnosticisme* یا *gnose*

و عارف را به *gnostique* ترجمه کرده که درست و آنگب ترجمه یکدیگرند این دو

کلمه عربی و اروپائی ، چه *gnose* در یونانی بمعنی « معرفت » و « عرفان » است که فعل

*Connaitre* فرانسه و *know* انگلیسی از آن مشتق‌اند مستقیماً یا علی‌الظاهر

بتوسط لاتین .

«المعرض عن متاع الدنيا وطيباتها يخص باسم الزاهد»<sup>(۱)</sup>

عامری ، ابوالحسن محمد بن یوسف - :

38 . 12 . 30 بمناسبت سؤال آقای <مجتبی> مینوی از من از شرح حال او .

۱ - فقط «وريقه ۱» از یادداشت مربوط به «العارف» وجود داشت و آنهم بهمین جا

ختم شده است . (۱.۱)

یادداشت‌های فروبی ، ج ۴ - ۴۵

اولاً رجوع شود بفرست مقابسات ص ۳۹۳ .

ثانیاً بخود مقابسات ص ۲۰۲ ح که در آنجا طابع کتاب سندوبی شرح حال مختصری از او بدست میدهد و میگوید که در سنه ۳۸۱ وفات یافته است ولی نمیگوید از روی چه مأخذی این مطلب را نقل کرده است . از ص ۳۰۱ صریحاً بتصریح ابو حیان توحیدی برمیآید که وی یعنی توحیدی با او معاصر بوده و از او مطالبی نقل میکنند . از ص ۳۰۷ برمیآید که عامری در سنه ۳۶۴ ببغداد آمده بوده است .

ثالثاً در ابن ابی اصیبعه ۲: ۲۰ از جمله مؤلفات ابن سینا این کتاب را میشمرد : «اجوبة لسؤالات سألها ابوالحسن العامري و هي اربع عشرة مسألة» که از اینجا واضح میشود که با ابن سینا نیز معاصر بوده است (۱) .

رابعاً در معجم الادبا در شرح حال ابوالفتح بن العمید ج ۵ ص ۳۶۰ و ۳۶۱ ، که معلوم میشود در اوقاتی که ابوالفتح بن العمید مذکور در بغداد بوده است او نیز در آنجا بوده است ، و نیز ج ۲ ص ۸۹ س ۵ و ۱۴ بکلی استطرادی نقلاً از توحیدی از کتاب الامتناع .

ایضاً در ج ۳ ص ۱۲۴-۱۲۵ در شرح حال ابوسعید سیرافی شرح مختصری از مناظره سیرافی را با او دارد که از آنجا نیز صریحاً واضح میشود که وی در سنه ۳۶۴ در بغداد بوده است و در این موضع یاقوت تصریح میکند که او نیشابوری بوده است : «ابوالحسن العامري الفيلسوف النيسابوري» .

ایضاً در ج ۱ ص ۴۱۱-۴۱۲ در شرح حال احمد بن مهران نامی از اهل نیشابور که در ۲۷ شوال سنه ۳۸۱ وفات یافته و در همان روز ابوالحسن عامری نیز وفات یافته بوده؛ و باین مناسبت از حاکم صاحب تاریخ نیشابور تاریخ وفات او را و حکایت اینکه کسی ابن مهران مذکور را پس از مردن او بخواب دید و او گفت خداوند ابوالحسن

۱- ولی قطعاً این حرف ابن ابی اصیبعه باطل و واهی است چه تولد ابن سینا با قدم اقوال در ۳۷۰ بوده و وفات عامری در سنه ۳۸۱- پس ابوعلی در وقت وفات عامری یازده ساله بوده ، پس کی این سؤالات را از او کرده !؟

عامری را در مقابل من بر پا داشت و گفت هذا فداؤك من النار <نقل میکند>.

باری الحمد لله بالاخره پس از دو ساعت تفتیش دزد سی <حسن سندوبی متقلب که همیشه مآخذ خود را با کمال اهتمام مخفی میکند و وی تاریخ وفات عامری صاحب ترجمه را در حواشی مقابسات ص ۲۰۲ در سنه ۳۸۱ ذکر کرده پیدا کردم که از روی معجم الادب است که — دیگر روز و ماه آنرا نقل نکرده بوده است، فحمد الله ثم حمدا له.

خامساً در تجارب الامم مسکویه ج ۶ ص ۲۷۷ که چند سطر مفیدی راجع باو دارد که او را نزد ابوالفضل بن العمید دیده بوده است و از خراسان آمده بوده و بغداد رفته بوده و نزد ابوالفضل بن العمید مذکور مدتی بعضی کتب را مذاکره کرده بوده است.

سادساً حواشی تنمة صوان الحکمة طبع لاهور ص ۱۸۶.

سابعاً مسکویه در «جاودان خرد» فصل مشبعی از ابن عامری روایت میکند (نسخه اکسفورد) [نقلاً از مکتوب آقای مینوی وارده در ۳۰ دسامبر ۱۹۳۸].

ثامناً مقدمة كتاب الامد علي الابداء در منتخب صوان الحکمة نسخه ب م مسطور است و در آنجا عامری اشاره بمؤلفات خود و اینکه بعضی کتب بفارسی برای ملوک و امرا نوشته بوده میکند (رجوع بسند سادساً و سابعاً).

رسالة از او ولی باسم مصحف ابوالخیر امری که رساله مذکوره در باب یونان دستور و خسرو و نوشیروان است که فردوسی نیز این حکایت را بنظم در آورده (مجتبی مینوی) [و غزالی نیز در نصيحة الملوك باین حکایت اشاره میکند] در مجموعه روایات داراب هر مزدیار مطبوع در بمبئی در دو جلد موجود است (رجوع بسند سابعاً).

تاسماً رجوع بملل و نحل شهرستانی ص ۳۴۸ که او را فقط باسم «ابی الحسن العامری» جزو المتأخرین من فلاسفة الاسلام می‌شمرد بدون يك کلمه اضافه دیگری.

عاشراً بنزهة الارواح شهرزوری ترجمه فارسی بتوسط ضیاء الدین دری <

حادی عشر بحواشی آقای اقبال بر بیان الادیان ص ۵۱ که عین همان مآخذ متقدمه را آنجا ذکر کرده اند (مآخذ ۹ و ۱۰ را من از کتاب ایشان استفاده کردم و اصلاً

از ذکر صاحب ترجمه در کتاب ایشان هیچ مسبق نبودم تا امروز (۳۶/۱/۱) که آقای مینوی بتوسط ورقه پستی مرا از این فقره مستحضر کردند.

**عبدالائمه (اسطراب ساز):**

گاهنامه سنه ۱۳۱۱ ص ۱۰۲.

**عبدالبهها:**

عبدالبهها بدکتر احمد خان عماد الملک (عماد محسنی) نوشته است از پاریس

بلندن:

تلخکام ایتمز سنک شیرین لسانک ای رضا

سن همسان ایله تکلم راضیم دشنامه بن

لسان شیرین تو ای رضا تلخکام نمیکند

تو همین قدر تکلم بکن من بدشنام راضیم

(۲۷/۱/۲۰) (۱)

**عبدالعظیم حسنی، شاهزاده:**

رجوع برای نبذی از حالات او نقلاً از رساله منسوب بصاحب بن عباد در شرح

حالات او بسفینة البحار در ص ح ب ۲: ۱۳، ۱۲۰-۱۲۱.

وبخاتمه مستدرک الوسائل ج ۳ ص که سفینه مذکور از آنجا خلاصه رساله

مذکوره را نقل میکند.

|| رساله از صاحب بن عباد در نسب او و اخبار او (الذریعه الی تصانیف الشیعه ۱: ۵۷).

|| اخبار عبدالعظیم بن عبدالله... [الحسنی] للشیخ الصدوق (ذریعه ج ۱ ص ۳۳۹).

**عبدالقادر گیلانی، شیخ -:**

مآخذی که شرح احوال او یا اشاره بسوانح احوال او در آنها مذکور است:

۱- این یاد داشت بخط مرحوم قزوینی نیست. (۱.۱).

- ۱- معجم البلدان یاقوت در ذیل بشتیر (ج ۱ ص ۶۳۱ ، از بشتیر در مختصر- اخبار الخلفاء منسوب باین انجب نیز در شعری در هجو یکی از افراد خاندان عبدالقادر صحبت میشود و اختلافی در ضبط آن آنجا ذکر میکند).
- ۲- ابن الاثیر در حوادث سنه ۵۶۱ (ج ۱۱ : ۱۴۵).
- ۳- انساب سمعانی در عنوان جبلی ص ۱۴۸ فقط اسم او را دارد و بعد از آن بیاض گذارده هکذا و ابو محمد عبدالقادر بن .
- ۴- بهجة الاسرار که تمامش چنانکه معلوم است در مناقب اوست و در سنه ۷۱۳ مؤلف آن شطنوفی وفات یافته .
- ۵- تاریخ ابو الفدا که عین تاریخ ابن الاثیر است با اسم و رسم نقلاً از او ۳: ۴۳.
- ۶- تاریخ گزیده ص ۷۸۷ (۲ سطر فقط).
- ۷- فوات الوفيات لابن شاکر الکتبی ۲: ۲-۳.
- ۸- مختصر تاریخ الخلفاء المنسوب لابن انجب البغدادی المتوفی ۶۷۴ ص ۱۰۱-۱۰۳ ، ۱۲۰-۱۲۲ ، ۱۲۴-۱۲۶ .
- ۹- حیوة الحیوان <لدمیری> متوفی در ۸۰۸ ، استطراداً بعضی اشارات بدو ج ۱ : ۱۲۴ و ۲۶۰ در عنوان «باز» و .
- ۱۰- عمدة الطالب لابن عقبه المتوفی فی ۸۲۸ که قدح شدیدی در نسب او یعنی در علوی بودن او میکند (و گویا مأخوذ از مختصر تاریخ الخلفاء ابن انجب باشد این فقره) ص ۱۰۸-۱۰۹ .
- ۱۱- طبقات الشعرانی متوفی در ۹۷۳ ج ۱ ص ۱۰۸-۱۱۴ .
- ۱۲- النجوم الزاهرة فی ملوک مصر والقاهرة لابن تغری بردی المتوفی سنه ۸۷۴ در حوادث سنه ۵۶۱ ج ۵ ص ۳۷۱ از طبع مصر (هیچ چیز تازه ندارد).
- ۱۳- شذرات الذهب فی اخبار من الذهب لابن العماد الحنبلی المتوفی سنه ۱۰۸۹ ج ۴ ص ۱۹۸-۲۰۲ (بسیار بسیار ترجمه حال خوبی است و گویا بل بنحو قطع

و یقین تماماً منقول از تاریخ الاسلام ذهبی است که او هم تمام یا اغلب این ترجمه حال را از ابن النجار نقل کرده است، رجوع بهامش آن).

۱۴- نفحات الانس جامی متوفی در ۸۹۸، طبع کلکته ص ۵۸۶ - ۵۹۰ (خوب ترجمه حالی است).

۱۵- حبیب السیر جزو سوم از جلد دوم ص ۷۲ (هیچ هیچ تازه ندارد و مختصر است از نفحات در غایت اختصار).

۱۶- خزینة الاصفیاء تألیف مفتی غلام سرور لاهوری بفارسی (که کتابی است در طبقات الاولیاء عرفاء و در هند چاپ شده و با وجود کثرت اغلاطش باز بدک نیست بخصوص برای عرفاء هندوستان و مؤلف او کتابی مخصوص در شرح حال و مناقب شیخ عبدالقادر تألیف کرده بوده موسوم بگلدسته کرامات (یا کرامت) [کما فی ۱: ۳ و ۹۹] ج ۱ ص ۹۴-۱۰۰، ترجمه حال بدکی نیست و خیالی از ماخذ غیر معروفه را اسم میبرد.

۱۷- روضات الجنات آقا محمد باقر خوانساری مؤلف در حدود ۱۲۸۶، ص ۴۴۱ - ۴۴۳ (خوب ترجمه حالی است مملو از قدح و انتقاد از ادعاهای گزاف فوق العاده باغراق و مبالغه این مرد... یا اولاد طرار او).

۱۸- طرائق الحقائق تألیف مرحوم حاجی نایب الصدر در ۱۳۱۷ ج ۲ ص ۱۶۲ (بسیار مختصر است و هیچ چیز تازه ندارد).

۱۹- مختصر طبقات الحنابلة لجهیل الشطی مؤلف در ۱۳۳۵ = ۱۹۲۱ ص ۳۴ - ۳۶ (بسیار بسیار ترجمه حال مفید جامعی است و گویا بل بنحو قطع و یقین منقول است عیناً یا مالمخصاً از یکی از دواصل این کتاب از علیمی صاحب انس الجلیل).

۲۰- دائرة المعارف اسلام (این جلد تاریخ ۱۹۱۳ دارد، پس قبل از مختصر طبقات الحنابلة سابق الذکر است) ج ۱ ص ۴۲-۴۴ بقلم مرگلیوئث که گویا چنانکه از اعلام زرکلی معلوم میشود ترجمه دیگر از او در JRAS نیز چاپ کرده بوده است بانگلیسی.

۲۱- معجم المطبوعات العربیه (که گرچه در تاریخ ۱۹۲۸ چاپ آن باتمام



رسیده ولی تألیف آن در ۱۹۱۹ باختتام رسیده، یعنی بعبارۀ اخیری مؤلفین و مطبوعات را فقط تا آخر آن سال - نه بعد تر - دارد بتصریح خودش (ص ۷۲۷ - ۷۲۸) هیچ چیز تازه ندارد).

۲۲- الاعلام لخیر الدین الزرکلی (تاریخ طبع آن در ۱۳۴۶ = ۱۹۲۷ است) ص ۵۲۴ (هیچ چیز تازه ندارد جز اینکه کماذکرنا گوید که مرگلیوت شرح حال صاحب ترجمه را در JRAS بانگایسی چاپ کرده است).

انتهت فذلکة المآخذ از کتبی که در محل دسترس من بود و از این کتب گذشته دیگر در بعضی کتب دیگر که احتمال آن میرفت در وهله اول که داشته باشد ولی من هر چه گشتم نیافتم دیگر نباید گشت و آن کتب اینست :

- مجالس المؤمنین،

- آثار البلاد در تحت جیلان،

- ریاض العارفین،

- لسان المیزان،

- میزان الاعتدال،

- طبقات الحفاظ و ذیول آن،

- الفوائد البهیة (ظ)،

- انس الجلیل و طبقات الحنابلة ابویعلی (اتقدم عصره علی عصر صاحب الترجمة)،

- جامع المختصر ابن انجب (گرچه چیزی راجع بیکمی از احفاد او دارد در

ص ۸۱ - ۸۲).

در هیچکدام از کتب مذکوره چیزی راجع بشرح حال صاحب ترجمه ندارد و

در هر صورت من نیافتم و بظن متأخم بعلم اصلاً ندارد.

این نکته را هم در ختام نا گفته نگذریم که اغلب مآخذ که تاریخ روز و ماه

وفات او را معین کرده اند مثل شذرات الذهب و جمیل الشطی و ابن الاثیر (ماه فقط) و

خزینة الاصفیا همه تاریخ وفات او را در ۸ یا ۱۰ ربیع الثانی ضبط کرده اند مگر یاقوت در معجم البلدان در موضع سابق الذکر یعنی ۶۳۱:۱ که ربیع الاول نوشته و این اخیر بلاشک غلط است یا از خود مؤلف یا سهواً من النسخ که «اول» بجای «ثانی» یا «آخر» نوشته اند. انتهى ظ 38 . 2 . 18 .

### عتابی:

حمیر وحش عتّابیّه Zèbre (نهج السدید مفضل بن ابی الفضائل ورق ۱۴<sup>b</sup>).

### عتابی نشابوری:

مرزبان نامه ۲۸۷ .

### عَرَض:

مقصود از آن و فرق مابین آن و تحضیض (معنی ۱: ۶۱) .

انظر ایضاً شرح الرضی ۳۱۷ .

### عقد اصابع:

یکی دو ارجوزه در این باب (الذریعه ۱: ۴۷۰) .

### عقلا المجانین:

لابی القاسم الحسن بن محمد بن حبیب المفسر .

اسم این کتاب را همین روزها (38 . 4 . 4) در کتاب تدوین رافعی دیدم و چون

اسم بنظرم خیلی آشنا بود خواستم ببینم مؤلف آن کیست . جمیع مظان این فقره را

از حاجی خلیفه و کشف الحجب و سایر فهارس و معجم المطبوعات و غیره و غیره گشتم چیزی

در این باب نیافتم و امروز در پی چیزی دیگر میگشتم دیدم خودم این کتاب را دارم و همین

تازگیها خریدهام (ولابد بهمین جهت بوده که بذهنم مانوس بوده) ولی بعد هرچه دوباره در تدوین گشتم نام این کتاب را مجدداً نیافتم. معلوم میشود جائی پس از یأس از یافتن نام آن آنرا شاید یادداشت نکرده بوده‌ام یا اگر هم کرده‌ام در واسط کتاب بوده است نه در پشت کتاب. باری اگر دوباره پیدا شد اینجا الحاق شود، ان شاء الله.

پیدا شد الحمدلله (در 12.4.38)، درص ۲۶۷ آن کتاب [یعنی تدوین] است.

– انظر أيضاً تذکرة النوادر ص ۱۲۳ وملاحظتنا علیها بالهامش.

– حاجی خلیفه فی «اخبار عقلاء المجانین» وهامش ص ۱۲۵ ج ۲.

– درص ۴۲۹ از تدوین باز اسمی از مؤلف عقلاء المجانین یعنی ابوالقاسم بن

حبيب المفسر برده بدون تسمیة اصل کتاب.

## علاءالدوله‌های همدان:

[ورق<sup>b</sup> ۳۰۰] «وهم از فرزندان امیر المؤمنین حسن بن علی جماعتی پاسبان ابوالقاسم

بطحای همدان آمدند و مقام ساختند و املاک خریدند و شریف ابو عبدالله الثانی (؟)

بود آنک قلعه و عمارتها کرده است و ابوالفضل پسر ابوالحسین بود و از دختر صاحب

کافی اسمعیل بن عباد و امیر سید مرتضی ابوهاشم زید پسر ابوالفضل بود از دختر

ابوعیسی شادی بن محمد و جمله سادات همدان ازین نسب‌اند و امیر سید ابوهاشم را

و فرزندان او را آثارها بسیارست در دولت آل سلجوق و نسب ایشان همچنین است:

المرتضی ابوهشم – زید بن الرضا ابی الحسین بن الزکی ابی الحسین علی بن النقی (؟)

ابی عبدالله الحسین بن الرمش (؟) ابی الحسین علی بن عبدالله الحسین (کذا؟) بن ابی المحمد

(کذا؟) الحسن بن ابی الحسن زید بن ابی محمد بن ... بن علی بن ابی طالب

علیهم السلام و از ابن عمان امیر سید ابوهاشم و برادرانش جماعتی باصفهان مقام گرفتند

بدردی (کذا) علاءالدین سیدی از آن جماعت است (ورق<sup>a</sup> 301) و تربتهای همه

باصفهان و همدان است، (مجموع التواریخ ورق<sup>b</sup> 300 – 301<sup>a</sup>).

|| همه سادات حسنی بوده‌اند و تقریباً همه از ملوک همدان بوده‌اند .

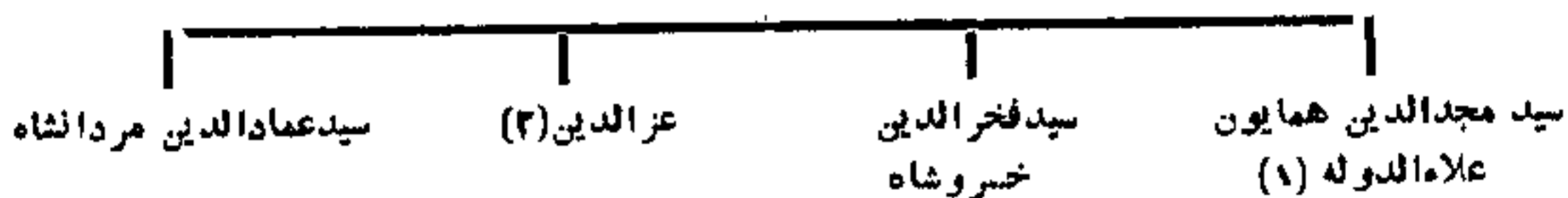
سید ابوهاشم علاءالدوله ضریب حسنی رئیس همدان

(ظ)

[سید] مجدالدین العلوی رئیس همدان (۱۱۹:۱۱۹)

(ظ)

امیر سید فخرالدین علاءالدوله عربشاه



|| مجدالدین علوی : رئیس همدان که در سنه ۵۵۵ سلیمان‌شاه بن محمد بن ملک‌شاه سلجوقی را امراء او در منزل او در همدان محبوس و پس از آن مقتول نمودند (ابن الاثیر ۱۱:۱۱۹) با احتمال قوی باید پسر ابوهاشم ضریب باشد .

علک (۳):

در اسامی آباء کسی (ابن الاثیر ۱۰:۸۳ س ۲)

۱- که ظاهراً بل قطعاً جانشین پدر بوده در ریاست ، و بتصریح راحة الصدور در شنبه ۵۹۴ در حیات بوده است ۳۶۷ ، ۳۸۱ ، ۳۹۷ . در حدود ۵۸۸ سلطان طغرل اخیر اورا بتهمت اینکه « در غیبت سلطان بامطربی زلیخانام که از معشوقگان سلطان بود عسرت کرده بود... بگرفت و پانصد هزار دینار زر سرخ... بدیوان سلطان گزارد و سلطان اورا اسیروار بقلعه قزوین (= ظ فرزین) فرستاد (راحة الصدور ص ۳۶۷) و در سنه ۵۹۲ اورا درری بدست میاجق محبوس مییابیم (ص ۳۸۱) و در سال ۵۹۴ (۲۰ رجب) اورا در همدان مییابیم که فرمان [تکش] خوارزمشاه را در حضور او و ائمه همدان بنصب میاجق بحکومت عراق از جانب خوارزمشاه مزبور خوانده‌اند (ص ۳۹۷) .

۲- (= تصحیف فخر دین ظاظ) راحة الصدور ص ۳۵۵ لاغیر .

۳- نگاه کنید بص ۱۰۲ از همین جلد یادداشت‌های قزوینی . (۱.۱)

|| از طراز حَمَك (= محمدك) و حَسَك [از اجداد شیخ منتجب الدین] (= حَسَنَك).  
 || استطراداً سبکی ۱۱۳:۳ .

## علکان<sup>(۱)</sup>:

در جزو اسامی اجداد ابن ماکولا (ابن تغری بردی ۵: ۱۱۵) .

|| از طراز حَمَكَن .

|| مسدد بن محمد بن علکان (سبکی ج ۴ ص ۱۹) .

|| النجوم الزاهرة (۵: ۵۸) .

|| از اسامی رجال بوده است، از جمله در مجالس المؤمنین<sup>b</sup> [۱۰۸] (نقل از ص

غلاف) - ذکر کسی موسوم بابو عبدالله محمد بن علکان غواص نیشابوری لیشی جنیدی صاحب «رساله فرهنگ» در ورق ۱۰۸ آن کتاب آمده است .

## علویین :

38. 12. 29 - که در جراید فرانسه در این سنین اواخر بسیار صحبت از ایشان

(در موقع صحبت از اهالی سوریه) میشود و من تاکنون هیچ نمیدانستم که مراد از این

اصطلاح جدید چیست امشب در الفتح خواندم که مراد از این اصطلاح همان «نصیریة»

معروف که قسمتی از علی اللهبیان شامات اند میباشد که بعد از استیلاء فرانسه بر سوریه

ایشان خود را باین اسم و عنوان مسمی ساخته اند بواسطه اغراق ایشان در محبت علی (ع)

[ولابد نیز فراراً از تسمیه نصیریة که معنی آن بسیار معروف و معلوم همه کس هست و

همه کس جز خود آنها و شاید نیز سایر غلاة آنها را دشمن دارند و اختفاء در تحت

حجاب این اصطلاح جدید و عنوان غیر معروف که هیچکس مثل من در عرض این چند

سال اخیر تا امشب از حاق مفهوم آن ابدأ اطلاعی ندارد] (الفتح نمره ۶۳۲ مورخه

۲۳ شوال ۱۳۵۷) .

۱ - نگاه کنید بص ۱۰۲ از همین جلد یادداشت‌های قزوینی . (۱.۱.)

## ((علی بن ابوطالب)):

امضای منسوب بخود آن حضرت باین قسم در دو عهدنامه (فتوح البلدان ۶۰، ۶۶). آقای محمد حمیدالله حیدر آبادی نیز در ضمن بعضی خطوط بخط کوفی که بر روی تخته سنگی از جبل سلع (در شمالی مدینه که حضرت رسول در غزوه احزاب در پائین آن کوه خندق کند) عکس برداشته‌اند این عبارت را بمن نشان دادند که نوشته است: «و انا علی بن ابوطالب» و اسامی بعضی دیگر از صحابه نیز همه مصدر بکلمه «انا» در همان صخره محکوک است که آخرین آنها همان نام مذکور «علی بن ابوطالب» است، و ایشان گمان میکنند که این امضاها فی الواقع امضاهاى خود آن صحابه است که در حین غزوه خندق چون محصور و بی‌کار بوده‌اند و وقت برای ایشان طویل بنظر می‌آمده امضاهاى خود را برای یادگار در روی این صخره ملساء قائم بر صفا حاک کرده‌اند حاک بسیار کم عمقی، و این احتمال فی الواقع مستبعد نیست ولی دون اثباته و القطع به خرط القناد.

## علی بن ابی منصور فرامرز:

ابی علاء ابو جعفر بن<sup>(۱)</sup> [ز؟] کاکویه ارسلان خاتون دختر داود سلجوقی خواهر الب ارسلان را که زن خلیفه قائم بود پس از وفات قائم تزویج نمود در سنه ۴۶۹ و عماد کاتب گوید ۵۲: «فاستبدلت عن القرشی دیلمیا و عن الامام امیا» (عماد ص ۵۲ و ابن الاثیر ۴۳: ۱۰) «و علی بن فرامرز بن علاء الدوله کشته شد [در سنه ۴۸۸] که قاتلش بود [عم بر کیارق و برادر ملک‌شاه که او نیز در جنک با بر کیارق در سنه مذکوره کشته شد] (مجموع التواریخ<sup>b</sup> ۲۶۶).

در اواخر العراضه ص نیز گویا چیزی از این علی بن فرامرز منقول است. در تنمۀ صوان الحکمه شرح حال کسی بعنوان فرامرز بن علی بن فرامرز مسطور است که باید پسر صاحب ترجمه باشد.

## علی ذکره السلام :

«وهذا كقوله تعالى سبح اسم ربك فامر بتنزيه اسمه و اراد تنزيهه عما لا يليق به  
لكنه ذكره الاسم تعظيماً له وهذا كما يقال صلوات الله على ذكر النبي صلى الله عليه وسلم»  
(تنزيه القرآن عن المطاعن ٤).

## عليق :

«عليق خيله» (نسوی ۱۲۹).

## عمر صد و بیست سال :

(عمر طبیعی) آثار الباقیه ص ۷۹ ،

– توریة سفر تکوبن (VI ، 3) :

«Et l' Éternel dit:... les hommes ne sont que chair, leur jour donc  
seront de six vingt ans.»

## العونى (شاعر الشيعة) :

(12.3.39 – بمناسبت سؤال آقای سلیم نعیمی اعظمی).

از این شاعر شیعه که ابن شهر آشوب در مناقب بسیاری از اشعار او را نقل کرده  
است ما فقط و فقط از دو مأخذ خبر داریم :

یکی معالم العلماء ابن شهر آشوب و مناقب او که ما هر دو را معاً یک مأخذ حساب  
میکنیم، زیرا که مؤلف آن دو کتاب یک شخص است یعنی ابن شهر آشوب .  
دوم انساب سمعانی .

اما معالم العلماء ابن شهر آشوب – عین عبارت او در تحت عنوان «المجاهرون من  
شعراء اهل البيت» (ص ۱۳۵) از قرار ذیل است: «ابو محمد طلحة بن عبد الله بن محمد بن ابی عون  
العتاب (كذا) المعروف بالعونى قد نظم اكثر المناقب و يتهمونه بالغلو» ، و در مناقب نیز

چنانکه گفتیم متفرق در تضعیف آن کتاب بسیاری از اشعار او را یا منسوب با او را نقل کرده است .

### فروع این مأخذ، یعنی ابن شهر آشوب :

اول امل الآمل مطبوع در آخر رجال استرآبادی ص ۴۷۸ و نصح : «طلحة بن عبدالله بن محمد بن ابی عون الفسانی المعروف، بالعونی ذکره ابن شهر آشوب فی شعرا اهل البيت عليهم السلام المجاهرين قال وقد نظم اكثر المناقب ويتهمون به بالغلو» و همچنین است بعینه در همان کتاب یعنی امل الآمل مطبوع در آخر رجال ابوعلی ص ۴۶ .

دوم تنقیح المقال مهقانی ج ۲ ص ۱۱۰ که ظاهراً بل قطعاً (که مایدل علیه قوله «فیما حکى عنه») عین عبارت مذکور در فوق را که اصلش از معالم العلماء است او ظاهراً بل قطعاً از امل الآمل نقل کرده است که او از معالم العلماء نقل کرده نه اینکه مستقیماً از معالم العلماء نقل کرده باشد .

سوم مرحوم مجلسی در بحار الانوار ج ۱۰ ص در عنوان مرانی حسین ع مبلغی از اشعار عونی «را» نقلاً از مناقب ابن شهر آشوب باسم و رسم نقل کرده است .  
تنبیه : جمیع یا اغلب اشعار عونی مذکوره در مناقب ابن شهر آشوب را آقای سلیم النعمی الاعظمی از جوانان محصل بغداد که رساله امتحانیه راجع بشعراء شیعه جمع میکند از روی مناقب تتبع نموده و همه را در فصلی جمع کرده و بمن نشان داد .

مأخذ دوم که گفتیم ذکری از عونی نموده و بکلی مأخذ جداگانه مستقلی است از ابن شهر آشوب و ابدأ هیچکدام ربطی بدیگری ندارند و هیچکدام از دیگری ظاهراً ابدأ نقل نکرده اند و ابدأ از يك مأخذ مشترك هم ظاهراً نقل نکرده اند سه معانی است در انساب ص ۴۰۲<sup>b</sup> و نصح : «العونی بفتح العين المهملة وسكون الواو وفي آخرها النون هذه النسبة الى عون والمشهور بالانتساب اليه العونی الشاعر وكان شاعر الشيعة و ذکر الصحابه و تلبهم فی قصيدة له ذکر فيهم ما هو لائق به لاهم والله تعالى يكافيه ويرضى عنهم و اول هذه القصيدة ليس الوقوف على الاطلال من شاني، سمعت [ان؟] عمر بن عبدالعزيز



لما بلغه عنه نسب [ = سب؟ ] الصحابة امر حتى ضرب بالعمود بالمدينة فمات فيه» انتهى و کماتری اولاً سمعانی اسم اورا و نسب اورا و نسبت «غسانی» یا «عتابی» را ابدأ بدست نداده و ثانیاً عصر اورا در عصر عمر بن عبدالعزیز (اموی)، اگر فی الواقع چنانکه متبادر از ظاهر عبارت اوست مقصود او همان عمر بن عبدالعزیز معروف باشد) فرض کرده است و با فحص شدید بلیغ عمیق دقیق در جمیع کتب تواریخ و رجال و ادب و شعر مطلقاً و اصلاً و بوجه من الوجوه ذکری دیگر از ابن عون در هیچ کتابی دیگر غیر دو مؤلف اصلی سابق الذکر یعنی ابن شهر آشوب و سمعانی نیافتم و احتمال بسیار بسیار قوی می رود که سمعانی در نسبت قتل او ب ضرب عمر بن عبدالعزیز اورا یعنی در نتیجه در نسبت دادن عصر اورا بعصر عمر بن عبدالعزیز سهو کرده باشد و شاید با احتمال قوی بقرینه اسم جدش «محمد بن ابی عون» از اولاد محمد بن ابی عون که وزیر مستعین یا معتز یا هردو بود در حدود سنه ۲۵۳ الی ۲۵۶ و شاید نیز پیش از آن و بعد از آن و ذکر او در تاریخ طبری و ابن الاثیر در همان موقعا و نیز در ضمن اخبار صاحب الزنج که محمد بن ابی عون مذکور یکی از سرداران خلیفه معاصر او که او را بجنک او فرستاده بود بسیار بسیار آمده بخصوص در تاریخ طبری .

باری با احتمال قوی بقرینه اسم جدش «محمد بن ابی عون» ابن عونى شاعر نواده محمد بن ابی عون مذکور از امرای و وزراء مستعین یا معتز یا هردو بوده است و بنا بر این عصر او بسیار متأخر از آن موقعی خواهد شد که سمعانی فرض کرده است، یعنی قریب صد و پنجاه الی دویست سال کما بیش مؤخرتر از عهد عمر بن عبدالعزیز خواهد شد . این فقرات را عجالاً برای یادداشت اینجا قید کردم تا اگر بعدها چیزی راجع باو علاوه بر ماسبق پیدا شد بر آن علاوه شود .

بعد کنجکوی مرا بر آن داشت که جمیع مناقب ابن شهر آشوب را تتبع کردم و جمیع مواردی که اشعاری از او در آن ذکر شده در پشت آن یادداشت کردم، از این تتبع الحمد لله بر من واضح شد که آنچه سمعانی گفته که در عصر عمر بن عبدالعزیز

وفات کرده بکلی من جمیع الوجوه باطل و خطای صرف و محال واضح است چه او را اشعاری است در مرتبه حضرت صادق (ج ۲ ص ) متوفی در سنه ۱۴۸ و در اشاره بتولیت مأمون حضرت رضا را بولایتعهد (۲: ) و نیز او را اشعاری است که در آنها تصریح باسامی ائمه اثناعشر و القاب و سایر مشخصات آنها کرده با اسم و رسم (ج ۱ ص ) . پس واضح و بدیهی است که وی بعد از عصر ائمه میزیسته، یعنی بعد از حدود ۲۶۶ که سال غیبت صغرای مهدی ع منتظر است . پس با در هوا بودن حرف سمعانی از اوضح - الواضحات است و بدیهی ترین بدیهیات شد بحمدالله .

احتمال بسیار قوی می رود بقرینه اسم جد بلاواسطه او «محمد بن ابی عون» که وی نواده محمد بن ابی عون مشهور در تاریخ که یکی از عمال و قواد مستعین و معتز و مهتدی بوده و ذکر او در حوادث سنوات ۲۵۱ الی ۲۵۵ و مخصوصاً در اوایل اخبار صاحب الزنج در تاریخ طبری و ابن الاثیر . مخصوصاً تاریخ اولی بسیار آمده (رجوع بفهرست آن ص ۵۲۵ که قریب ۱۹ مرتبه ذکر اسم او آنجا شده) باشد و بنا بر این او یعنی عونى از رجال اوایل یا اواسط قرن رابع خواهد بود یعنی از حدود ۳۰۰ بعد یا اندکی پیش و پس .

رجوع نیز بسواد مکتوب جوابیه باقائى سلیم النعمی الاعظمی مورخه ۱۴ مارس ۱۹۳۹ .

# حرف «غ»



# غ

## غافقی :

از علماء اندلس صاحب کتابی در ادویة مفردة ( ابن ابی اصیبعه ج ۲ : ۵۳ ، و استطراداً در ۱۳۳ ) .

اینروزها نام غافقی را در جای دیگر هم - گویا در نوشتهجات خودم - دیده‌ام ولی امروز هر چه گشتم پیدا نکردم، اگر وقتی پیدا شد اینجا قید شود.

| «منتخب الغافقی» فی الادویة المفردة التي استعان بها كثيراً ابن البيطار، والمنتخب هو ابن العبري المعروف صاحب مختصر الدول، ۲۸۸ ورقة فتوغرافية « ( فهرست سرکیس ۱۹۲۷ ص ۴۴ و فهرست سرکیس ۱۹۲۸ ص ۵۳ ) ولی این اخیر باید چاپ دیگری باشد.

## غز نویان :

- |     |   |
|-----|---|
| ۳۸۷ | وفات سبکتکین در شعبان سنه   |
| ۳۸۹ | نشستن امیر [سلطان] محمود بر تخت سلطنت [رسماً] ذی القعدة           |
| ۴۲۱ | وفات امیر [سلطان] محمود ۲۳ ربیع الثانی                            |
| ۴۲۱ | جلوس امیر محمد بن محمود   |
| ۴۲۱ | خلع او و جلوس مسعود بن محمود در شوال                              |
| ۴۲۱ | شورش لشکر محمد بر او و خلع او در ۳ شوال                           |
| ۴۲۱ |   |
| ۴۲۲ | ورود او بغز نه ۸ جمادی الاخره                                     |
| ۴۳۱ | هزیمت فاحش او از تر کمانان سلجوقی بدندانقان ۸ رمضان               |
| ۴۳۲ | خلع لشکر مسعود و نصب برادرش محمد رادر ۱۳ ربیع الثانی (ابن الاثیر) |

ابن الاثیر  
۹: ۱۶۶-۱۶۷

۴۳۲ قتل مسعود ۱۱ جمادی الاولی

جلوس ثانوی محمد و قتل او بدست مودود بن مسعود ، چند ماهی بعد

۴۳۲ [ اینجا زین الاخبار تمام میشود قسمت چاپی آن ]

۴۴۱ وفات مودود بن مسعود بن محمود در ۲۰ رجب ( ثر و طب )

جلوس محمد بن مودود و عم او علی بی مسعود بشرکت یایکی

متعاقب دیگری و خلع آنها و بیعت مردم با عبدالرشید بن

۴۴۱ مسعود پس از دو ماه ( ثر و طب )

قتل عبدالرشید بن مسعود بن محمود مذکور بدست طغرل کافر نعمت

در سنه ۴۴۴ ( ثر ) . « طب » صریحاً تاریخ این واقعه را بدست نمیدهد :

ولی چون جلوس فرخزاد را پس از قید طغرل کافر نعمت ( که مدت سلطنت

کوتاه او ۴۰ روز بیش نبود ) در سنه ۴۴۳ مینویسد ، پس بالتبع وبالطبع

قتل عبدالرشید نیز در سنه ۴۴۳ خواهد بود بعقیده او و کذاک

۴۴۳ در زبدة التواریخ طبع جدید ص ۱۵

جلوس فرخزاد بن مسعود بن محمود ( بعقیده ابن الاثیر و بعقیده « طب »

۴۴۴ و زبدة التواریخ ص ۱۵ ذی القعدة ۴۴۳ )

۴۵۱ وفات فرخزاد و جلوس برادرش ابراهیم ، دو شنبه ۱۹ صفر تاریخ بیهقی ۳۸۵

وفات ابراهیم بن مسعود بن محمود بقول ابن الاثیر ( و بقول

۴۸۱ طب و گزیده سال ۴۹۲ )

جلوس مسعود بن ابراهیم مذکور بقول ابن الاثیر همان سال

۴۸۱ ( و بقول طب بمفهوم المواقعة<sup>(۵)</sup> لاتصريحاً )

۵ - یعنی اینکه چون وفات ابراهیم را در ۴۹۲ مینویسد پس لابد جلوس پسرش

در همان سال خواهد شد و نیز تصریحاً گوید که مدت سلطنت او ۱۷ سال و وفات او در

- ۵۰۸ وفات مسعود مذکور بقول ابن الاثیر در سنه  
(و بقول طب در سنه ۵۰۹)
- ۵۰۸ جلوس ارسلانشاه بن مذکور بقول ابن الاثیر در سنه  
(و بقول طب در سنه ۵۰۹)
- ۵۱۲ وفات ارسلانشاه (یا قتل او بقول ابن الاثیر) در ج ۲ سنه  
(و بقول طب در سنه ۵۱۱)

جلوس ابوالمظفر (لباب ۲ : ۲۷۵) بهرامشاه بن مسعود بن ابراهیم  
در غزنه بمساعدت عسکری سلطان سنجر و فتح او غزنه را  
و بردن او بهرامشاه را همراه خود بغزنه واجلاس او وی را  
بر تخت سلطنت و فرار ارسلانشاه به هندوستان بقول ابن الاثیر  
(۲۱۳:۹) در ۲۰ شوال سنه ۵۱۰ ، (طب ابدأ تصریحی به تاریخ  
جلوس او نمیکند) ولی چون ابن الاثیر در حوادث سنه ۵۴۸  
وفات بهرامشاه را در رجب این سال مینویسد و تصریح میکند  
که مدت سلطنت او سی و شش سال بوده است از این فقره  
صریحاً استنباط میشود که مبدأ حقیقی سلطنت بهرامشاه را  
از وفات برادرش ارسلانشاه (جمادی الاخره ۵۱۲) <sup>(۱)</sup> [ج ۱۰:  
۲۱۴] میدانند نه از اجلاس سنجر او را بنفسه بر تخت غزنه  
در شوال ۵۱۰ یا چند روزی بعد از آن [۲۱۳ : ۱۰]

۵۱۲

۵۴۸

وفات بهرامشاه مذکور بقول ابن الاثیر در رجب ۵۴۸ کما مر ، و  
طب ابدأ تصریحی بتاریخ وفات او نمیکند ، و گزیده ۵۴۴  
مینویسد و آن غلط فاحش است ، رجوع بچهار مقاله و حواشی آن

- جلوس خسرو شاه بن بهرامشاه مذکور در سنه ۵۴۸ بقول ابن الاثير  
 ۵۴۸ ودر سنه ۵۵۲<sup>(۱)</sup> [۸۵:۱۱] بتصریح صریح طب درص ۲۵
- وفات خسرو شاه مذکور در رجب سنه ۵۵۵ بقول ابن الاثير ۱۱:۱۱۷  
 و طب تصریحی بتاریخ وفات او نمیکند ولی همینقدر گوید که  
 ۵۵۹ مدت سلطنت او هفت سال بود (ص ۲۵) که لازمهاش ۵۵۹ میشود.
- جلوس خسرو ملك [یا ملکشاه - ابن الاثير ۱۱:۱۱۷] بن خسرو شاه  
 مذکور در سنه ۵۵۵ بقول ابن الاثير (۱۱:۱۱۷)، طب تصریحی  
 بتاریخ جلوس او نمیکند ولی چون وفات خسرو شاه را مستنبط  
 کما مر در ۵۵۹ ذکر میکند پس جلوس پسرش خسرو ملك  
 ۵۵۹ نیز لابد همان سال میشود.
- وفات خسرو ملك مذکور (یا بعبارة اصح قتل او) بتصریح طب  
 در سنه ۵۹۸ بود، و ابن الاثير تا سنه ۵۵۹ (ج ۱۱:۱۳۷) ذکر  
 از او میکند و بعد از این تاریخ اگر اعتماد بفهرست لیدن بکنیم  
 ۵۹۸ دیگر اصلاً اسمی از او در ابن الاثير برده نشده است.

## ابوالغمز هارون بن محمد الطبری:

- شاعر مداح اوایل دعای طبرستان،  
 معجم الشعراء مرزبانی ص ۴۸۵ شرح حال مختصری از او دارد که در آنجا الطبری  
 (بجای الطبری - ظ) چاپ شده.
- الفهرست ۱۶۶: «ابوالغمز هارون بن محمد کاتب الحسن بن زید خمسون ورقة».
- تاریخ ابن اسفندیار (متفرقه و بسیار مکرر).
- ظهیر الدین ص ۲۸۲ که غلطاً با املاء ابوالعمر و چاپ شده.



– تاریخ رویان از اولیاء اللہ آملی ص .

## غایبی و ظاہری :

– «جہات و مملکت ظاہری» (حبیب السیر ۳: ۳: ۳۵۹) .

– «اموال و جہات غایبی» («»).

– «املاک و اسباب غایبی» («»).